

سرمایه‌ی ناهمگونی: خیزشی فراطبقاتی

ابوالفضل رجبی



کم‌تر کسی گمان می‌کرد خیزش اعتراضی کنونی چنین ابعادی یابد و رخدادی چنین تکین در لحظه‌ی معاصر ایران محقق شود. این خیزش که با تلنگری به ترومای جمعی آغاز شد، در این مدت چرخش‌های متریقی بسیاری داشته و توانسته است پاسخی به آینده‌نگری این جنبش بدهد و میدانی گشوده برای کنش دیگری (در هر ساحت معناداری از مردان تا زنان، از گروه‌های متعدد فرودستان، از روشنفکران تا بازاریان، از دانشجویان تا دانش‌آموزان، از کارگران تا کارمندان) برسازد. هرچند جرقه‌ی ابتدایی با پایمالی جان و جوانی زنی جوان زده شد، مطالبات مختلف اجتماعی را به یک میدان معین کشاند. این مطالبات در لحظه با فراروی از سویه‌های ایدئولوژیکی به گفتمانی رهایی‌بخش تبدیل شده و نوای هماهنگی از خواست اعتراضی خود ساخته‌اند. چراکه به نظر می‌رسد دال مرکزی این خیزش که گفتمانی سرکوب‌شده را نمایندگی می‌کند، میل به سرکشی در مقابل گفتمان مستقر و سرکوب نهادی باشد. شاید به همین سبب است که این خیزش به اکنون و آینده تعلق دارد و نسل‌ها و دسته‌بندی‌های اجتماعی مختلف را در مواجهه با قدرت یکدست کرده است. امروز بسیاری همان را می‌خواهند که دیگری و این لحظه‌ی بزرگی در تاریخ هر کشور است. با جان گرفتن و گسترش این خیزش اعتراضی و معنای همه‌جانبه‌ای که به خود گرفته است، شکاف‌های پیشینی به نفع برآمدن خواستی که صدایی پرتنین دارد، حداقل به شکل صوری برای لحظه‌ای به کنار رفته‌اند و فرصت بروز خواست مشترک همگانی را فراهم آورده‌اند..

در این مدت، بسیاری از توانمندی‌های این جنبش و به‌ندرت، از ناتوانی‌های آن نوشته‌اند. همچنین، برخی ابعاد بسیار سودمندی از جلوه‌های این خیزش مردمی را بررسی کرده و آن را به زنانگی انقلاب، عاملیت زنان، آزادی و زندگی، قیام زنان، حجاب اجباری و تأثیر جمعی، و جنبش زنان در خاورمیانه، پیوند داده‌اند. با این حال، آنچه در این میان کمتر مورد توجه بوده پیدایی «مردمی» است که از شمال تا جنوب شهرها، از دانشگاه‌ها تا مدارس در خیابان با یکدیگر پیوند خورده‌اند و فریاد «زن، زندگی، آزادی» سر می‌دهند.

در این لحظه، به نظر می‌رسد می‌توان «مردمی» را یافت که در کم‌تر جنبش اعتراضی دیگری در چهار دهه‌ی اخیر در ایران ساخته شده است. این جنبش به طرز

ویژه‌های توانایی ساخت مردم به‌مثابه مردم را داشته و توانسته نسل‌های مختلف را در پیوند باهم قرار دهد و معنایی فراطبقاتی از جنبشی اجتماعی ضرورت‌بندی کند که حلقه‌ی مفقوده‌ی گفتمان اعتراضی در ایران چهار دهه‌ی اخیر بوده است. این خیزش اعتراضی فراتر از طبقه، جنسیت، قومیت و امثالهم ایستاده و هوای تازه‌ای می‌جوید. به‌هرروی، حداقل تا این لحظه توانسته در مقابل گفتمان سیاست‌زدایی از ساخت مردم قد علم کند و یحیای امر سیاسی در میان مردم باشد.

در یادداشت پیش رو ابتدا فراطبقاتی، غیرجنسیتی، فراقومیتی‌بودن، فرانسلی‌بودن این جنبش را تبیین می‌کنم و به شکل‌گیری آن حول خواسته‌ای مشترک اشاره می‌کنم تا از این رهگذر نشان دهم که به شکلی کم‌سابقه در این جنبش مردم به مثابه مردم شکل گرفته و ظاهر شده است.

در ادامه، می‌کوشم نشان بدهم که چرا ادعان به شکل‌گیری مردم به مثابه مردم در این جنبش اهمیت دارد و با نظر به آرای ارنستو لاکلاو، نظریه‌پرداز آرژانتینی، بیان کنم که این امر چه چشم‌اندازهایی را پیش روی تحلیل‌گر اجتماعی می‌گشاید و در تحلیل نهایی چه نتایجی به بار می‌آورد.

ساخت مردم؛ ابژه‌ای فراتعینی

در این بخش با مرور واقعیت‌ها، نشان می‌دهم که این جنبش غیرطبقاتی، فراقومیتی، فراجنسیتی است. همچنین، مشارکت‌کنندگان در آن حول خواسته‌ای مشترک گردهم آمده‌اند.

این ضربه‌ی تروماتیک، مرگ مهسا امینی، نخست جنسیت زنانه را درگیر خود کرد و زنان را پیشتازان این خیزش جمعی کرد، اما این خیزش به زنان و بیان مطالبات زنانه از سوی زنان محدود نماند. حرمت، جان و آزادی خدشه‌دار شده بود و همین امر مرزبندی جنسیتی از این قضیه را از میان برداشت و بی‌محل کرد. همچنین، این جنبش در صورت‌بندی نزاعی قومیتی جای نگرفت و با حمایت اقوام مختلف به نزاعی قومیتی یا حتی جدایی‌طلبانه تقلیل نیافت. همان‌طور که به جغرافیای خاصی محدود نماند و معترضان را از شمال تا جنوب، از شرق تا غرب همراه و هم‌صدا کرد. به غیر از این، اگر

تاریخ اعتراضات معنادار در ایران را در طی دو دهه اخیر بررسی کنیم. به‌طور کلی، به دو برهه‌ی مشخص در سال‌های ۸۸ و ۹۸ می‌رسیم که اولی، بازتابی از خواست طبقه‌ی متوسط در کلان‌شهرها در اعتراض به عملکرد حاکمیت در انتخابات بوده است و دیگری، خیزش فرودستان در اعتراض به سیاست‌های اقتصادی دهه‌های گذشته. به نظر می‌رسد این دو حرکت اعتراضی گستره‌ی جمعیتی محدود به مطالبه‌های طبقه‌ی اجتماعی خود داشته و راهی یکسره سوا از هم پیموده‌اند و هیچ‌کدام به دیگری پیوستگی نداشته‌اند. همچنین، دو خیزش اعتراضی یادشده از نظر جغرافیای حرکتی و خیزشی نیز محدود به مناطقی خاص بوده‌اند و نقطه‌ی تلاقی جغرافیایی برای آنها رخ نداده است. به شکلی که، در سال ۸۸ بیشتر شهرهای بزرگ کشور درگیر این حرکت بوده‌اند و اساساً کمتر خبری از اعتراض در شهرها و روستاهای کوچک و حاشیه‌ای در میان بوده است. همچنین در سال ۹۸ نیز درست نقطه‌ی عکس سال ۸۸ مناطق درگیر شامل محله‌های حاشیه‌ای و با زیست فرودستانه و شهرهای کوچک و صنعتی بوده است. شاید به همین علت باشد که این دو حرکت اعتراضی از نظر گستره‌ی جمعیتی و جغرافیایی بافتاری کاملاً معطوف به طبقه‌ی اجتماعی خاص داشته و در گذر از لحظه‌ی طبقاتی ناتوان بوده‌اند. اگر این‌گونه نباشد، لاقلاً می‌توان گفت در آن زمان، بستر لازم برای ایجاد چنین لحظه‌ای فراهم نبوده است.

اما در هفته‌های اخیر شاهد این بوده‌ایم که مردم از جغرافیا و طبقات شهری گوناگون به خیابان آمده‌اند. به‌راستی، کدام تحلیل طبقاتی می‌تواند مردمی را که در محله‌های نازی‌آباد و فلاح بیرون می‌آیند با مردمی که در میدان تجریش جمع می‌شوند در یک طبقه جا دهد یا آن‌که کردستان را به آذربایجان یا اساساً تهران را به دیگر نقاط کشور پیوند دهد یا بگوید آنها هستند و اینها نیستند؟ می‌بینیم که این جنبش نه در تحلیل طبقاتی می‌گنجد نه به جغرافیایی منحصر و محدود می‌ماند.

افزون بر این ویژگی‌ها، اینجا، مشارکت‌کنندگان در جنبش شاید نابه‌خود به‌جای پافشاری بر مطالبات متفاوت بر سر یک مطالبه‌ی مشترک و نمادین توافق کرده‌اند. و این‌گونه، در جنبشی اعتراضی در ایران به طرز بی‌سابقه مفهومی به نام «مردم به‌مثابه

مردم» شکل گرفته و به نمایندگی گفتمان در حال برآمدن در مقابل گفتمان مستقر بلند شده است.

به هر روی، در اعتراضات مهم دو دهه‌ی اخیر ایران، لحظه‌ای نمی‌توان یافت که در آن مردم در ماهیت کلی خود شکل گرفته باشد. همچنین، اساساً برای طبقه‌های درگیر پیوستگی در مطالبه‌ها همواره انتظاری دور از ذهن بوده است. حالا اگرچه «هیچ‌گاه ساعت‌ها با هم کوک نمی‌شوند»، لحظه‌ای فرارسیده است که می‌خواهد از پوسته‌ی طبقه رها شود و بیرون بیاید و خود را بدل به مرکز تاریخ جنبش اعتراضی ایران کند. لحظه‌ای که هم پس‌زننده است هم فراگیر، هم جمعی است هم فردی، هم انقلابی است هم غیرانقلابی، هم اکنون است هم آینده. در این هنگام است که می‌توان قول معروف «آنچه استثنایی است، قاعده را برمی‌سازد» را تکرار کرد و این خیزش را لحظه‌ای استثنایی دانست که قاعده‌ی حرکتی اکنون و آینده را سامان می‌دهد و انسجام فراتعینی خویش را برملا می‌سازد. مردم به‌مثابه مردم همان چیزی است که می‌تواند احیاگر امر سیاسی در این لحظه باشد. به تعبیر ربکا کامی «نوبودگی سرکوب‌ناشدنی» در این خیزش جمعی کاملاً مشهود است و به ورای مرزهای «بیان‌ناشدنی و ناممکنی» رسیده است.^۱

در این‌جا می‌خواهم با پیروی از گفتمان لاکلاو، نظریه‌پرداز آرژانتینی بر مردمی‌بودن این جنبش تأکید و سوبه‌های طبقاتی آن را رد کنم. چراکه به نظر می‌رسد هرگونه تحلیل طبقاتی از وضعیت یادشده ندیدن واقعیت در جریان در بطن خیابان باشد. در آرای لاکلاو، مارکسیسم در عبور از تحلیل طبقاتی می‌تواند به بحران پیش روی خود پاسخ دهد، چراکه نبود نوعی «منطق سیاسی در کنش و نظریه‌ی مارکسیستی» به بن‌بست‌های تحلیلی و نظری انجامیده است. با این پیش‌فرض، به نظر می‌رسد طبقاتی‌دیدن خیزش اعتراضی ایران نیز دیدن وضعیت با عینکی است که ترک بزرگی بر شیشه‌ی خود دارد و تلاشی هم برای تعمیر یا تعویض آن در ناظر دیده نمی‌شود. چنین ناظری ناچار به ندیدن است. لاکلاو با دیدن این ترک پیشنهاد همراهی

^۱ . بنگرید به «جشن ماتم»، «هگل و انقلاب فرانسه» از ربکا کامی، ترجمه‌ی مراد فرهادپور، نشر لاهیتا، تهران.

با مردم و توجه به منطق هم‌ارزی مطالبه‌ها را می‌دهد و نشان می‌دهد که یک چگونه یک می‌شود و مردم ساخته می‌شود. او تأکید دارد: «پیش‌فرض سوبیه‌ی هم‌ارزی ساخته شدن سوژه‌ی سیاسی سراسری است که می‌تواند کثیری از مطالبه‌های اجتماعی را گرد آورد.» به این بیان «منطق‌های سیاسی با نهاد امر اجتماعی مرتبط‌اند» نهادی که از دل مطالبه‌های اجتماعی برآمده و «ذاتی هر نوع فرایند تغییر اجتماعی» هستند. لاکلائو لحظه‌ای را فرامی‌خواند که درون گفتمان یک مطالبه بتواند سررشته‌ای شود و دیگر مطالبه‌ها را بهم پیوند بزند.^۲

البته ضرورت تأکید بر آنتاگونیسم (antagonisms) و تخصم طبقاتی را نباید از یاد برد و همواره می‌توان چنین نبرد طبقاتی‌ای را در زنجیره‌ی مطالبه‌ها دید و بازتولید آن را به نظاره نشست. اما آنچه در این میان اهمیت دارد ساخته شدن مردم، «نام‌گذاری» (naming) و «تأثر» (affect) است؛ چراکه به قول لاکلائو «آنچه نام می‌پذیرد ابژه‌ای تمام‌عیار برای نیروی‌گذاری و سرمایه‌گذاری» است. مسئله‌ی حجاب در لحظه‌ای به مطالبه‌ی عمومی تبدیل می‌شود و بعد در پیوست با رانه‌ی مرگ تروماتیک مهسا نام‌پذیر می‌شود و شاید این‌گونه است که هفته‌ها اعتراض را در پی خود به همراه می‌آورد و در کنار همگام ساختن کلیت مطالبه‌ها، تنوع جغرافیای اعتراضی بی‌بدیلی می‌سازد. به بیان لاکلائو، مرگ مهسا اکنون به «گره‌گاه والایش» تبدیل شده و لحظه‌ی جدایی «نام» از «مفهوم» و «دال» از «مدلول» در رسیده است. دال‌های میان‌تهی گذشته برآمدن دالی را رقم زده‌اند که از هر حیث با پربودگی ایجاد و انضمامی همراه است.

با درک بالقوگی گفتمان حاضر می‌توان به سوبیه‌های رهایی‌بخش آن پی برد و پیوستگی مردم در خیزش جمعی کنونی را بیانگر برآمدن گفتمانی جدید، توانمند و دارای توان و بالقوگی بالای اعتراضی در اعاده‌ی مطالبات پیشینی و پسینی خود دانست. از طرفی، شکل جنبش فعلی به گونه‌ای پیش رفته است که توانسته پلی میان

^۲ . بنگرید به «پوپولیسم»، «درباره‌ی عقل پوپولیستی»، ارنستو لاکلائو، ترجمه‌ی مراد فرهادپور و جواد گنجی، نشر مرکز، تهران.

مطالبه‌های جاری در جامعه‌ی مدنی به محاق رفته‌ی ایرانی و مطالبات پرتنگ کنونی (حجاب و آزادی) بگشاید و در کنش اولیه شکاف جنسیتی اعتراضی در دهه‌های گذشته را هم بیاورد و زنان را در جایگاه بخش عظیمی از جامعه که همواره زیر بار سرکوب‌های گوناگون زیسته‌اند به میدان فرابخواند. از طرف دیگر، به نظر می‌رسد در تحلیل زنانگی این جنبش بایستی قدری درنگ کرد و وضعیت را یکسر زنانه نخواند؛ کما اینکه عده‌ای بر این راه تحلیل‌ها و یادداشتهایی نوشته‌اند. زنانه خواندن این جنبش بایر ساختن زمین حاصل‌خیزی است که می‌تواند از مردم به‌مثابه مردم سخن بگوید و از جافتادن گفتمانی خوانا و پیش‌رونده در دل جامعه جلوگیری کند و زنجیره مطالبه‌ها به سطح اندراج مردمی برساند.

این حرکت جمعی کم‌تر در پس‌یادهای نوستالژیک گرفتار است و مؤید سخن فیخته است که می‌گوید: «به نظرم می‌رسد ما هیچ‌گاه چیزی در تاریخ نمی‌یابیم، مگر آنچه خودمان در آن نهاده‌ایم».^۳ این لحظه که همگان را فرامی‌خواند به «فرشته‌ی تاریخ» نظر ندارد و حاصل تناقضی همچون ترس‌خوردگی برای اجتماع است. این عدم‌اتصال به گذشته و گذر از مرزهای طبقاتی اگر با درک بالقوگی همراه شود، می‌تواند ضرورت ایجاد مرز بی‌مرزی برای اتصال همگانی به خیزش یادشده را معنا بخشد و آثار تروماتیک سرکوب را به‌واسطه‌ی توجه به ابژه‌ی نمادین این خیزش در اشکال گوناگون در یک گفتمان مفصل‌بندی کند. شاید همین دقیقه است که در گفتار فرویدی بتوان به (Compromise formation)^۴ رسید و به شکلی «رؤیاگونه و نمادین یا اجتماعی سمپوزیومی» از پس هم‌زمانی میل و سرکوب درنگی در لحظه یادشده ایجاد کرد و خوانشی از سویه‌های مشارکت اعتراضی جمعی به‌دست آورد. این درنگ زخم‌گونه‌ی مؤید تکه‌تکه‌شدن سوژگی است، اما از بطن این آنتاگونیسم محرکی (ترومای جمعی) بیرون آمده و سوژگی مردم را دوباره ممکن کرده است. در گذار تاریخ ضربات سهمگین

۳. به نقل از ربکا کامی

۴. شکل‌گیری سازش؛ [از لحاظ لغوی] سازش و توافقی که زمانی حاصل می‌شود که طرفین درگیر امتیازی را از دست داده و یا به عبارت دیگر به مطالبه‌ای کمتر از آنچه در ابتدا خواهان آن بودند، رضایت می‌دهند.

مردم را از سوژگی راستین خود دور کرده و آنان را در حصار تکین سوژگی خویش فرو برده است. در چنین لحظه‌ای سرنگونی سوژگی فرامی‌رسد و در پی آن لحظه‌ای خلق می‌شود که سوژه به مدد جمع می‌تواند در همراهی ابژه‌ای نمادین شکل بگیرد و بازتولید شود. این گمانه بیش از هر چیز بر برپایی ساحت مردم تأکید دارد و زخم‌هایی بر جای مانده از گذشته ترس خورده را به امید پیش‌رو تبدیل می‌کند. شاید این درنگ همان لحظه‌ای است که انسان می‌تواند در اوج ناامیدی امید را بازیابد و حرکتی رهایی‌بخش از برای خود و دیگری در پیش گیرد.